

مراتب فضیلت و اخلاق از منظر علامه طباطبایی

عزیزالله افشار کرمانی^۱

چکیده

علم اخلاق علم شناخت ارزش ها و ایجاد دگرگونی در زندگی انسان است به نحوی که زندگی اش توأم با فضیلت باشد. علم اخلاق حد واسط میان علم عقاید و علم احکام است و میان این دو نوع معرفت ارتباط برقرار می کند به نحوی که رفتارهای اجتماعی، ظهور اخلاق و عقاید انسان است و خلیات هر فرد، ظهور عقاید و آرمان های اوست. علامه طباطبایی اخلاق را دارای مراتب می داند و به سه نوع اخلاق معتقد است یعنی اخلاق عرفی، اخلاق عقلی و اخلاق عرفانی. اخلاق عرفی به عقل اجتماعی متکی است. اخلاق عقلی بر عقل برهانی تکیه دارد و اخلاق عرفانی بر شهود بنا می شود. سیر حیات اخلاقی هر فرد از اخلاق عرفی شروع می شود و می تواند به مرحله اخلاق عقلی و عرفانی ارتقاء پیدا کند. این سه مرتبه از اخلاق درجات متفاوت از یک حقیقت واحدند و با یکدیگر قابل جمع اند و نسبت به هم در حکم ظاهر و باطن اند.

کلید واژه ها: علم اخلاق، خلق، عرف، عقل اجتماعی، عقل برهانی، اخلاق عقلی، اخلاق عرفانی

۱ استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

AZI.AFSHARKERMANI@IAUCTB.AC.IR

۱- مقدمه

یکی از وجوه امتیاز انسان از سایر حیوانات داشتن حس اخلاقی و گرایش به نیکی و خیر است. آدمی همانطور که از وجدان هنری، علمی و فنی بهره مند است دارای وجدان اخلاقی هم هست. در فطرت همه آدمیان حسی هست که تشخیص می دهد کدام کار نیکوست و رو به سوی سعادت دارد و کدام کار زشت است و سبب شقاوت می شود. یکی از دغدغه های اصلی حکماء الهی در طول تاریخ بشر تحلیل وجدان اخلاقی و تفسیر وجوه گوناگون آن بوده است. تکامل انسانیت و رشد دیانت جز با تعالی وجدان اخلاقی بشر امکان ندارد و یکی از اهداف اصلی ارسال انبیاء الهی بسط فضایل و ارزش های اخلاقی است. بر همین اساس است که وقتی از رسول خدا پرسیدند دین چیست در پاسخ فرمود خلق نیکو. (مجلسی / ۷۱ / ۳۹۳).

پس تحقق دیانت در انسان باید به تحقق ارزش ها و فضایل اخلاقی در وی منتهی شود. بر همین مبناست که پیامبر اکرم فرمود: « اَنّی بعثت لآتمم مکارم الاخلاق » هدف بعثت من تکامل ارزش های اخلاقی در میان انسان هاست. (طبرسی، ص ۸) و باز بر همین مبناست که مولا علی (ع) شریعت را عین ورزیدگی نفس و تعالی آن می

داند و می فرماید: « الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النِّفْسِ » (آمدی، ۲۳۸) پس احکام دینی راه و روشی است تا نفس ورزیده شود و به فضایل اخلاقی آراسته گردد.

کلیه عقاید، اخلاق و احکامی که در دین آمده است در جهت تعالی انسان و جامعه بشری تشریح شده است. زیرا هدف از ارسال رسل و القاء وحی هدایت انسان است و این هدایت جز با به فعلیت رسیدن استعدادهای فردی و اجتماعی انسان به طور کامل محقق نمی شود.

پس هدف از تشریح و وضع قوانین اصلاح رفتار و اخلاق و ایجاد تعادل در جامعه بشری است تا آدمیان در زندگی دنیوی و اخروی به سعادت نایل شوند (طباطبایی، المیزان، ۲/ ۱۳۱). حال اگر هدف از تشریح، سعادت آدمی باشد، واضح است که کلیه رفتارهای مقرر شده در دین نیز باید در راستای بهبود زندگی انسان و نیل او به سعادت و کمال تحلیل شود. با نظر به همین نگرش است که علامه می گوید ملاک در حسنه و سیئه بودن اعمال، اثری است که فعل بر نفس انسانی می گذارد و حتی ثواب و عقابی که بر اعمال مترتب است نیز به آثار آن اعمال وابسته است و منظور شارع صرفاً انجام صوری اعمال و ایجاد شکل آن ها نیست (همانجا ۱۶ / ۱۲۸).

البته افعال و رفتارهای انسان را می توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد یک دسته افعالی است که مستقیم به دیگران مربوط می شود و دسته دوم افعالی است که ارتباط مستقیم به دیگران ندارد بلکه به حیات فردی انسان وابسته است. به عنوان مثال داد و ستد امری است اجتماعی که در میان افراد تحقق می یابد، در حالی که روزه گرفتن امری فردی است و اراده دیگران در کیفیت انجام آن تأثیری ندارد. رفتارهایی که به دیگران وابسته است دارای دو نوع تأثیر است هم آثار اجتماعی دارد و هم آثار اخلاقی. در حالی که رفتارهای فردی صرفاً پیامدهای اخلاقی دارد و به طور مستقیم آثار اجتماعی ندارد بلکه به نحو غیر مستقیم و از طریق ایجاد کیفیات نفسانی و عادات فردی دیگران را متأثر می سازد. البته " قوانین اجتماعی در مقایسه با تکالیف عبادی جنبه مقدمیت دارد و در خدمت تکامل آن هاست و از سوی دیگر تکالیف عبادی مقدمه خداشناسی و شناخت آیات وحی است " (همانجا ۳ / ۱۱۲).

پس می توان گفت میان عقاید، اخلاق و احکام دینی نوعی ارتباط و وابستگی متقابل وجود دارد به نحوی که هر کدام از این سه حوزه در حوزه های دیگر تاثیر دارد و از آن ها تاثیر می پذیرد. البته نگرش ها و عقاید آدمی مبنای اخلاق و رفتار وی است. بنابراین عقاید، روح حاکم بر اخلاق و رفتار آدمی است و در مقایسه اخلاق و حالات روحی با رفتارهای انسان، باز اخلاق روح حاکم بر رفتارهای انسان است. بر همین اساس است که شرک به خداوند بزرگترین ظلم محسوب می شود و در صورت از دست رفتن ایمان به خداوند، کلیه اعمال آدمی حبط می شود و اعتبار معنوی و اخروی خود را از دست می دهد. البته روابط عقاید، اخلاق و احکام در فرهنگ دینی با مراتب وجود انسان تناسب دارد. اگر ساختار وجود انسان را تحلیل کنیم در می یابیم که وجود آدمی از سه مرتبه افکار، حالات و رفتار تشکیل شده است. عقاید ناظر به افکار، اخلاق ناظر به حالات و احکام ناظر به رفتار آدمی است. از نظر سطوح و مراتب، رفتار ظهور اخلاق و عقاید است و اخلاق ظهور عقاید و رفتار است. پس انسان ها بر اساس عقاید و نگرش های خود زندگی می کنند. یعنی حیات عقیدتی انسان علت حیات اخلاقی و رفتارهای وی است. به عبارت دیگر می توان گفت انسان فاعل علمی است و دامنه حالات و رفتار وی متناسب با دایره عقاید و نگرش های وی است هر چند انسان محکوم عقاید و افکار خود نیست ولی حالات و رفتار اصولاً از عقاید جهت می گیرند و شکل می پذیرند. پس نفس انسان با دو عامل علم و عمل می تواند به فضایل اخلاقی متصف شود و اخلاق محل تلاقی علم و عمل است. علامه می نویسد: "البته میان علم و عمل نسبت متعکس وجود دارد یعنی علم قوی ترین داعی عمل و عمل مشهود و خارجی، قوی ترین وسیله افزایش علم است" (همو، المیزان ۳/ ۶۰۶).

لذا علم و عمل دو عاملی هستند که نفس آدمی را بالفعل می سازند و نقش اساسی را در تعالی و یا انحطاط استعدادهای انسانی ایفاء می کنند. روش اسلام در تعلیم و تربیت آدمی توأم کردن علم با عمل است. به نحوی که قرآن کریم هر عملی را ماده تعلیمات خود قرار داده است و با تجزیه و تحلیل عمل موجب افزایش معرفت عاملان آن ها شده است. پس می توان گفت "قرآن کریم کتاب علم، عمل و بینایی

است و کتابی نیست که مردم را کورکورانه و به طور تقلیدی وادار به متابعت از خود نماید" (همو، المیزان ۴ / ۳۱).

در فرهنگ اسلامی علم کلام متکفل اثبات، تفسیر و دفاع از عقاید است. علم فقه متکفل شناسایی افعال، طبقه بندی و ارزیابی آن هاست و علم اخلاق عهده دار شناسایی ارزش ها، نحوه تحقق و محافظت از آن هاست.

تامل در باره اخلاق همیشه با نوعی آرمانگرایی همراه است. آدمی از آن نظر موجودی اخلاقی است که همواره می تواند از آن چیزی که هست بهتر شود. این بهتر ساختن نیت، رفتارها، ملکات، علائق و آرمان ها هدف اصلی علم اخلاق است. پس اخلاقی بودن انسان به معنای فرارفتن از وضع موجود است. البته ارمان به سه معنای متفاوت به کار می رود که همواره باید از آمیختن آن ها با هم پرهیز کرد ۱- آرمان به معنای بهترین وضعیت قابل تصور ۲- آرمان به معنای بهترین وضعیت ممکن در این جهان ۳- آرمان به معنای اشیائی که فی نفسه در حد بالایی از خوبی اند (مور، ۲۳۲ و ۲۳۳).

علامه طباطبایی در تحلیل اخلاق منظر خاصی دارد که ما در این مقاله به اختصار آن را ارایه و تحلیل می کنیم.

۲- معانی اخلاق

واژه اخلاق که جمع خلق است به دو معنای کاملا متفاوت، ولی مرتبط با هم به کار می رود. گاه منظور از اخلاق، مجموعه منش ها و حالات روحی یک انسان است. این معنا از اخلاق نشانگر مرتبه ای از وجود آدمی است که همان ملکات نفسانی است. این ملکات همواره منشاء صدور افعال خاصی است و ظهور و بروز آن رفتارهای خاص، راه شناخت و کشف آن ملکات است.

گاه منظور از اخلاق نوعی علم یا معرفت است که متکفل شناخت ارزش ها، طبقه بندی آن ها، روابط میان آن ها و نحوه پیدایش و یا محو آن هاست. اخلاق به عنوان یک علم خود شامل دو بخش می شود، اخلاق نظری و اخلاق عملی. اخلاق نظری، علم شناخت ارزش هاست ولی اخلاق عملی فن ایجاد اخلاق و روش تحول و تقویت و یا تضعیف آن هاست. پس می توان گفت

اخلاق در کاربرد اول، معنای وجودشناسی دارد و در کاربرد دوم و سوم معنای علمی و فنی دارد. پس اخلاق به سه معنای واقعیت، معرفت و تکنیک به کار می رود و روشن است که فن و تکنیک رابط میان واقعیت و معرفت است زیرا فنون ابزارهای ارتباط نظریه با واقعیت اند.

۲-۱- اخلاق یا منش

به نظر علامه، خلق به یک صورت ادراکی می گوئیم که در درون انسان جایگیر شده و در موقع مناسب، در درون انسان جلوه می کند و او را به اراده عمل وادار می نماید (طباطبایی، مجموعه مقالات، ۱ / ۱۰۹). یا به بیان دیگر، خلق همان اعتقاد به خوب و بی مانع بودن فعل است که وقتی در نفس ثبوت و استقرار یافت منشاء اراده به فعل می شود و به عبارت دیگر وقتی برای انسان صفت درونی شد خلق نامیده می شود (نک همانجا / ۱۱۵).

دو تعریف فوق نشان می دهد که خلق دارای سه ویژگی است، از یک طرف جنبه ادراکی دارد یعنی نوعی علم است و از طرف دیگر دارای ثبات و استقرار است و از سوی دیگر عامل وادار کننده اراده آدمی بر عمل است. اهمیت اخلاق به عنوان منش و حالات روحی انسان در حدی است که به نظر علامه تربیت اخلاق و غرایز فرد اصل و ریشه اجتماع است و در صورتی که اخلاق و غرایز معارض و متضاد در اجتماع وجود داشته باشد به نتیجه مطلوب نمی رسد زیرا اخلاق و غرایز اجتماعی نیرومند و مسلط بر جامعه است و اسلام روش جاری و قوانین موضوعه خود را بر اساس اخلاق بنیاد می کند و با تاکید و اصرار فراوان مردم را با اخلاق پاک بار می آورد زیرا قوانین عملی در گرو و بر عهده اخلاق است. چون اخلاق در نهان و آشکار و خلوت و جلوت و وظیفه و کار خود را خیلی بهتر از یک پلیس مراقب و یا هر نیروی دیگری که در حفظ نظم کوشش کند انجام می دهد (نک طباطبایی، مجموعه رسائل، ۳۰۳ و ۳۳۳).

با توجه به تعاریف علامه از خلق می توان گفت خلق حلقه واسط میان عقیده و عمل است. البته منظور از عقیده یا اعتقاد، یک صورت فکری است که انسان به آن ایمان و تصدیق دارد. مانند این که بگوئیم آفریدگار جهان یکی است. منظور از عمل و کار، مجموعه ای است از حرکات و سکنتات که انسان باشعور و اراده برای رسیدن به

یکی از مقاصد خود، روی اجسام انجام می دهد و طبعاً هر عملی مرکب از صدها و هزارها حرکات و سکانات است و یک واحد حقیقی نیست ولی با لحاظ وحدت مقصد، این حرکات و سکانات مختلف را واحد فرض می کنیم (نک طباطبایی، مجموعه مقالات، ۱۰۹ و ۱۱۰). با توجه به تعریفی که علامه از عمل ارائه کرد می توان گفت آنچه وحدت عمل را تامین می کند نیت یا اندیشه است. یعنی نیت عاملی است که به اجزاء مختلف یک عمل انسجام و وحدت می بخشد و یا اندیشه و نیت همانند روحی است که به اجزاء مختلف جهت واحدی می بخشد و آن ها را به هم وابسته می سازد. بنابراین قبل از هر عملی ما مقصدی را به عنوان هدف عمل در نظر می گیریم و سپس آن عمل را انجام می دهیم تا به مقصد خود نایل شویم و این مقصد خود عامل رفع نیازی در ماست و به نحوی بر کمالات ما می افزاید و با موانع کمال را رفع می کند. پس برای انجام یک عمل در جهان خارج دو دسته فعالیت لازم است دسته اول فعالیت، صرفاً در درون ما روی می دهد مثل این که مقصدی را در نظر می گیریم و در باره آن می اندیشیم و رابطه آن را با خودمان تحلیل می کنیم و برای انجام آن تصمیم می گیریم. دسته دوم از فعالیت ها، مجموعه اموری است که در جهان خارج و به کمک اندام های بدنی و ابزارهای مادی آن را محقق می سازیم. پس انجام هر عملی منوط است به یک دسته کار در درون ما و دسته دیگر در بیرون ما. البته هر چه این کار درونی بیشتر تکرار شود بر سهولت انجام آن افزوده می شود. تکرار عمل سبب می شود که صورت عمل همیشه در ادراک و شعور ما حاضر باشد و با کمترین توجهی اثر خود را پدیدار سازد. پس می توان گفت این تصدیقات ذهنی متکی به عواطف را خلق می نامند و بر این اساس است که اخلاق، ملکات و صورت های ثابت نفسانی است که بر اثر آن ها، اعمال خاصی به راحتی از ما سر می زند. البته خلق هم با فضیلت سازگار است و هم با رذیلت. پس هر ملکه ای فضیلت نیست بلکه فضیلت ملکه ای است که نتیجه انتخاب ارادی است و موجب انتخاب آزاد در عمل می شود (برن، ۱۵۲). البته همین عمل از سر اراده و عمل توأم با آزادی و خود مختاری است که فیلسوفی چون کانت را برانگیخته است که خودمختاری را ریشه همه فضایل بداند و همه رذایل را ناشی از فقدان آن تحلیل کند (اسکروتن، ۱۳۹).

ارسطو نیز یکی از معیارهای فضیلت را آزادی در انتخاب می‌داند و در تعریف فضیلت می‌گوید فضیلت ملکه‌ای است که موجب انتخاب آزاد در عمل می‌شود و منحصرًا موقوف به اراده ماست (ارسطاطالیس، ۱۰۱).

اخلاق را گاهی با تکرار عمل می‌توان کسب کرد و گاهی از راه تلقین حسن عمل و گاه از هر دو راه. در حقیقت تاثیر تکرار عمل در پیدایش اخلاق به تاثیر اعتقاد یا صورت علمی برمی‌گردد زیرا تکرار عمل سبب می‌شود که ذهن آن را لازم بداند و پیوسته به امکان و زیبایی عمل توجه داشته باشد و خلاف آن را تصور نکند.

نحوه پیدایش و رشد اخلاق در انسان نشان می‌دهد که اخلاق در مرز میان علم و عمل قرار دارد. از یک طرف با اعتقاد و علم هم‌مرز است و از سوی دیگر با عمل و فعل ارتباط دارد. به عبارت دیگر اخلاق از یک طرف ریشه در افکار و عقاید آدمی دارد و از سوی دیگر وابسته به اعمال و رفتار آدمی است. اگر انسان اعتقاد به چیزی را از دست بدهد خلق‌های ناشی از آن هم به مرور از بین می‌رود و اگر اعمال و رفتاری که یک خلق را نگه می‌دارد ترک شود پس از مدتی آن خلق ناشی از عمل هم محو می‌شود. پس "در حقیقت اخلاق همیشه از یک طرف در ضمانت عمل و از طرف دیگر در ضمانت اعتقاد و ایمان می‌باشد" (طباطبایی، مجموعه مقالات، ۱/ ۱۱۶).

بنابراین راه ایجاد و بسط یک خلق، ترویج آگاهی و عقیده متناسب با آن و تشویق افراد به انجام کارهایی است که آن خلق را پدید می‌آورند.

با توجه به آن چه گفتیم روشن می‌شود که میان عقاید، اخلاق و رفتار فرد و جامعه تاثیر و تاثر متقابل و مستمر وجود دارد. هرچند عقاید ریشه اصلی منش‌ها و رفتارهای آدمی هستند ولی بقاء عقاید نیز به اخلاق و اعمالی است که هم‌ظهور آن عقاید و هم‌محافظ آن است. نسبت میان ایمان به خداوند یا توحید و اتصاف به اخلاق نیکو همانند نسبت روح به بدن است. به عبارت دیگر ثمره عملی اعتقاد به خداوند خلق نیکو و رعایت ارزش‌های انسانی است. علامه در این باره می‌نویسد: «روح توحید در اخلاق کریمه‌ای که دین اسلام دعوت به آن کرده، ساری و جاری است و روح اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع مکلف به انجام آن هستند، منتشر است پس همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود به توحید برمی‌گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید به صورت اخلاق و عمل درمی‌آید. اگر توحید از مقام عالی

اعتقادی فرود آید اخلاق و عمل می شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند توحید خواهند بود» (طباطبایی، مجموعه رسائل، ۳۳۰).

علامه طباطبایی همان طور که میان توحید و اخلاق رابطه تعاکس قائل است میان مراتب توحید و مراتب اخلاق هم همبستگی قایل است. به نظر علامه فهم دین دارای مراتب است. در دین حقایقی است که فهم عموم آن را می فهمد و حقایقی هم هست که فقط خواص اهل معرفت آن را درک می کنند. یعنی دین ظهور و بطونی دارد و متناسب با آن فضیلت و اخلاق هم ظهور و بطونی دارد. به این صورت که: «بیانات دینی به نحوی تنظیم شده اند که همه افهام با اختلاف زیادی که دارند از آن ها بهره مند می شود و هر کس فراخور حال و طبق ظرفیت فهم خود از آن ها برخوردار است... البته معارف حقیقی در خور افهام عمومی نیست و اسرار هستی و رازهای نهان آفرینش برای غیرمردان خدا کشف نمی شود» (طباطبایی، رسالت تشیع، ۱۰۴ و ۱۰۵).

البته این اختلاف در فهم از یک طرف ناشی از مراتب معرفت و از طرف دیگر ناشی از تعدد گروه های اجتماعی است. علامه در این مورد می نویسد: «سیر به سوی خداوند سبحان نتیجه فهم و علم است و اختلاف و انشعاب به تبع اختلاف در علم و فهم خواهد بود... مردم گروه های مختلفی هستند و هر گروه بر طبق فهم خود برداشت می کند و مطابق آن عمل می نماید» (طباطبایی، رساله الولایه، ص ۹۹).

همان گونه که معارف دین دارای مراتب است اخلاق یا فضیلت هم دارای مراتب مختلفی است.

۲-۲- اخلاق به عنوان علم

علم اخلاق، علمی است که از ملکات انسانی که مربوط به قوای نباتی، حیوانی و انسانی اوست صحبت می کند و او را به فضایل و رذایل اخلاقی آشنا می سازد تا بتواند صفات فاضله را کسب کرده و از رذایل بپرهیزد و بدین وسیله سعادت عملی خود را تکمیل نماید (طباطبایی، المیزان، ۱ / ۵۲۳).

در تعریف فوق اخلاق نظری و اخلاق عملی توأمان مطرح شده اند. یعنی

از یک طرف شناخت فضایل و رذایل مطرح است و از طرف دیگر، ایجاد ملکات فاضله و اجتناب از رذایل طرح شده است که همان جنبه کاربردی و فنی اخلاق است. روشن است که باید میان اخلاق به عنوان معرفت و علم که نوعی تفسیر، طبقه بندی و ارزیابی واقعیت است با اخلاق به عنوان فنون تحول در حالات انسان و اصلاح و تکمیل منش ها و رفتارهای وی، تمایز قایل شد. البته فنون و روش های کاربردی اخلاق، متکی بر علم اخلاق است و نسبت به فضایل و رذایل، جنبه ابزاری دارد. به عنوان مثال پس از این که ما فضیلت شجاعت را به عنوان یک خلق نیکو شناختیم و به تعریف آن و عوامل موثر در ایجادش پی بردیم مساله اصلی این است که چگونه می توان به آن دست یافت و چه فنونی را باید به کار بگیریم و چه مراحل را باید طی کنیم تا خلق کنونی خود را به خلق شجاعت تبدیل کنیم.

این فن تحول و دگرگونی منش آدمی یک علم تجربی و کاربردی است و همانند سایر علوم کاربردی، زاده و پرورده تجارب انسانی است. پس اخلاق از یک لحاظ علمی نظری است ولی از لحاظ دیگری نوعی هنر و فن است.

۳- اصول چهارگانه فضایل اخلاقی

نفس آدمی که تکیه گاه اخلاق و منش اوست دارای سه قوه است: شهوت، غضب و عقل. کلیه رفتارهای آدمی بر این قوای سه گانه مبتنی است. این قوا هر کدام منشاء صدور افعال خاصی است. شهوت منشاء هر گونه جذب است. غضب منشاء هر گونه دفع است و عقل منشاء علم است. پس می توان گفت همه رفتارهای آدمی را می توان در سه دسته رفتار خلاصه کرد: خواستن، نخواستن و فهمیدن. بنابراین خواستن فرزند، مال، زن، ثروت، قدرت و شهرت و غیره همگی از فروعات قوه شهوت اند. میل به دفاع از جان، مال، آبرو، قدرت، ثروت، شهرت و غیره از فروعات قوه غضب اند. کلیه فعالیت های مربوط به تصور، تصدیق، استنتاج، استقراء و غیره ناشی از قوه عقل اند.

علم اخلاق حد اعتدال هر یک از قوای سه گانه و جنبه افراط و تفریط آن ها را روشن می سازد. حد اعتدال قوه شهوت، عفت است و حد افراط آن حرص و حد تفریط آن خمودگی است. حد اعتدال قوه غضب، شجاعت است و حد افراط آن تهور و

حد تفریط آن ترس است. حد اعتدال قوه عقل، حکمت است و حد افراط آن، جرزه و حد تفریط آن، کودنی است. اگر پس از حصول اعتدال در هر کدام از این قوا، روابط میان شجاعت، عفت و حکمت نیز متعادل باشد فضیلت عدالت حاصل می شود. پس عدالت خلق ناشی از تعادل میان فضایل سه گانه است. پس مجموع این چهار اصل یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت، اصول اخلاق فاضله اند گرچه هر کدام فروع خاص خود را دارند (نک طباطبایی، میزان، ۱ / ۵۲۳ و ۵۲۴).

انسان ها با نظر به نوع عقاید، عواطف و رفتارهایشان خلق های متفاوتی دارند ولی پیدایش و توسعه اخلاق به عنوان منش آدمی، سنت ثابتی است که هیچ فرد و جامعه ای در گستره تاریخ خالی از آن نیست. پس هر فرد و جامعه ای در جهان واقعیت خلق و منش خاصی دارد. البته اخلاق اجتماعی برآیندی از منش های اکثریت افراد جامعه است که بر اثر تاثیر و تاثر متقابل به شکل منش اجتماعی یک جامعه نمودار می شود. گرچه ریشه اخلاق جمعی در خلق های فردی نهفته است ولی منش فرد از طرفی دیگر از منش اجتماعی غالب بر جامعه تاثیر می پذیرد و اخلاق فردی و اجتماعی به طور مستمر بر هم تاثیر و تاثر دارند.

گرچه سنن حاکم بر جوامع مختلف با هم متفاوت است ولی ریشه این اختلافات در منش، روش و آداب و رسوم را باید در تفسیر انسان از جهان و انسان جستجو کرد. پس به نظر علامه اختلافی که امت ها و اقوام در جهان بینی و نفس بینی دارند باعث شده که سنت هایشان هم مختلف شود (همانجا ۱۹ / ۵۴۴).

حال با نظر به این که نوع فهم یک فرد از جهان هستی، انسان، فضایل و کمالات چگونه باشد سه نوع اخلاق یا فضیلت قابل طرح است. پس می توان گفت علامه برای اخلاق سه الگوی متفاوت قابل است البته این الگوهای اخلاقی گرچه با هم تفاوت دارند ولی هر کدام مرتبه ای از مراتب فضیلت و کمال انسان اند. این مدل ها به ترتیب پیدایش عبارتند از اخلاق عرفی، اخلاق عقلی و اخلاق عرفانی.

۳-۱- اخلاق عرفی

فرد آدمی همواره در یک خانواده خاص متولد می شود و رشد می کند و هر خانواده ای جزئی از یک جامعه است. افکار و عقاید و منش و رفتار فرد همواره از محیط اجتماعی او تغذیه می کند. انسان ها در اولین وهله انواع آگاهی ها و معیارهای اخلاقی و اجتماعی خود را از جامعه معاصرشان اخذ می کنند به نحوی که می توان گفت شعور فردی، پرورده شعور اجتماعی و عقل جمعی است. رشد اخلاق و منش و حالات روحی انسان در وهله اول تحت تاثیر فضایل و رذایل جاری و مرسوم در یک جامعه است و مهمترین داور حسن و قبح اعمال و ملکات، عرف جامعه است. براین اساس هر فردی با رجوع جامعه و عرف اخلاقی موجود، صفات و ملکات خود را ارزیابی می کند و بر اساس فضایل و رذایل مشهور در عرف می کوشد اخلاق خود را به کمال برساند. در اخلاق عرفی هدف از اخلاقی شدن و اتصاف به فضایل نیل به محبوبیت اجتماعی و ستایش اجتماع است (نک طباطبایی، المیزان، ۱ / ۵۲۶).

البته عرف جامعه، ملکات اخلاقی را بانظر به منافع و آثار دنیوی آن ارزیابی می کند فی المثل می گوید عفت و قناعت مایه سربلندی انسان در انظار مردم است. حرص و طمع، آدمی را خوار و ذلیل می سازد یا شجاعت، محبوبیت می آورد و جبن و بسی باکی و تهور، آدمی را منفور می سازد. به نظر علامه اخلاقی که در یونان پدید آمد و بعد به دنیای اسلام وارد شد همین اخلاق عرفی بود. در این مکتب، معروف و منکر بر اساس پسند جامعه و عرف مرسوم و شعور جمعی یا عقل اجتماعی شناخته می شود و برای تحلیل فضایل و رذایل به نتایج اخروی و معنوی افعال و ملکات توجهی نمی شود.

پس در اخلاق عرفی، عقل اجتماعی پایه اخلاق اجتماعی است (نک، المیزان، ۱ / ۵۰۸). لازم به ذکر است که اصول چهارگانه ملکات فاضله یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت مقتضای طبیعت فردی انسان است و این فضایل قابل لغو و یا محو شدن نمی باشند. بنابراین، اصول چهارگانه فضایل، اصول جاودانه اخلاق اند و به صرف این که یونانیان آن ها را کشف کرده اند نمی توان آن ها را مردود دانست زیرا وجود قوای سه گانه شهوت، غضب و عقل و تعادل و یا عدم تعادل آن ها چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. پس اخلاق عرفی، اولین مرتبه حیات اخلاقی در جامعه

بشری است و حیات اخلاقی همانند همه اموری که زاده فکر و اراده هستند از مراتب دانی به طرف مراتب عالی، تحول می یابد و نمی توان انتظار داشت که ابتدا مکاتب عالی اخلاق کشف شود و سپس مکاتب دانی پدید آید زیرا انسان در حیات جمعی خود از دانی به سوی عالی در حال تکامل است.

البته پیروی از عرف و مشهورات آن با این نکته که حسن و قبح یا خوب و بد جزء فطرت آدمی است و جزء قضایای یقینی است قابل جمع است با این توضیح که قضایای اخلاقی چون عدل نیکوست از راه عقل قابل اکتشاف است و برای یقین به آن جز موضوع و محمول آن به دلیل دیگری نیاز نیست ولی مصادیق آن در هر زمان از راه مشهورات شناخته می شود. البته بعضی از متفکران تصور کرده اند که نمی توان این دو امر را با هم جمع کرد (سبحانی، ۴۹).

۳-۲- اخلاق عقلانی

مکتب دوم در اخلاق از جهاتی شبیه مکتب اول است ولی از نظر هدف و نتیجه با مکتب قبلی متفاوت است. مکتب دوم مکتب انبیاء الهی و ادیان است. هدف این مکتب نیل به سعادت حقیقی انسان یعنی تکمیل ایمان به خدا و آیات او و آسایش اخروی است که یک سعادت واقعی و حقیقی است. نه اینکه فقط از نظر مردم سعادت باشد. البته هر دو مکتب در تلاش هستند که از نظر عمل، آدمی را به سعادت برسانند گرچه یکی به پسند و ناپسند عرف متکی است و دیگری به سعادت واقعی چه عرف با آن موافق باشد و چه مخالف. (نک طباطبایی، المیزان، ۱/ ۵۲۶)

در مکتب اول مشهورات جامعه و اعتبارات جاری در میان مردم، مبنای سعادت و شقاوت محسوب می شود. البته این مشهورات می توانند با کمال واقعی سازگار یا ناسازگار باشند ولی در مکتب عقلانی، واقعیت نفس آدمی و کمالات و نقائصی که در آن موجود است، مبنای قضاوت است و هر فرد با خود آگاهی فطری، حدود نقص و کمال خود را می یابد و تایید و یا تکذیب دیگران در واقعیت کمال یا نقص وی تفاوتی ایجاد نمی کند. بنابراین می توان گفت حیات

اخلاقی فرد در وهله اول تابع پسند و یا ناپسند جامعه است و این تا زمانی است که فرد به بلوغ عقلانی لازم و رهایی از داوری عرف نایل نشده است. اگر فرد به حدی از رشد نائل شود که بتواند واقعیت را از مشهورات تمیز دهد، و برهانیات را از خطاییات تفکیک کند، در این صورت به جای داوری عرف، به داوری عقل خود تکیه می کند و سعادت واقعی را جستجو می کند، نه سعادت مشهور را. لازمه نیل به اخلاق عقلانی، رهایی از سلطه خیال و وهم و درک هستی از منظر عقل برهانی است. بنابراین مادامی که نفس یک انسان به مرتبه درک عقلانی نرسیده باشد و بر اساس قوه خیال و وهم، خود و جهان خارج را بشناسد ادراک اخلاقی وی نیز در ساحت خیال و وهم فعالیت می کند و به جای درک فضائل و رذائل واقعی نفس خود، به مشهورات و قضاوت های عرف تکیه می کند و در نتیجه، تصویری که عرف از وی می سازد را واقعیت نفس خود می پندارد در حالی که واقعیت نفس او چیز دیگری است. پس اخلاق عقلانی مبتنی بر درک فضائل و رذائل نفس است همانگونه که نفس تحقق دارد نه آنگونه که دیگران می پندارند. پس در اخلاق عقلانی، عامل قضاوت خود فرد است و نه شعور اجتماعی و عقل جمعی. چون عقل فرد بی واسطه خود را می یابد بنابراین درکی که از خود دارد بسیار موثق تر از ادراکی است که دیگران مع الواسطه از وی دارند.

به نظر علامه روش دوم همان روش انبیاء و پیامبران الهی است و قرآن کریم و سایر کتب آسمانی نمونه های زیادی از روش دوم را بیان کرده اند. این مکتب به حق واقعی و کمال حقیقی دعوت می کند که موجب سعادت اخروی میشود. (طباطبایی، المیزان، ۵۰۸/۱)

۳-۳- اخلاق عرفانی

سومین مرتبه اخلاق و عالی ترین مرتبه آن اخلاقی است که به جای تکیه بر عرف و حقیقت اجتماعی و یا تکیه بر عقل فردی و کمالات واقعی نفس بر حق مطلق تکیه می کند که همان ذات خداوند است. این مکتب، اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار می دهد که نتیجه آن عبودیت و بندگی خالص است. مکتب سوم به جای عرف و عقل بر عشق و محبت الهی متکی است و همواره خواست و اراده خداوند را

بر خواست و اراده بنده مقدم می‌دارد. به نظر علامه این روش سوم که بر اساس توحید خالص و کامل مبتنی است روش مختص به اسلام است. (نک همانجا، ۱، ۵۰۷/ و ۵۰۸)

هدف اخلاق در مکتب سوم نیل به ذات خداوند است. در این مکتب موضوع فضیلت و غیر فضیلت به کلی فراموش می‌شود و هدفی که در مکتب اول و دوم فضیلت انسانی بود به هدف بسیار عالی تری تبدیل می‌شود که همان ذات خداوند است و بسا می‌شود که بعضا اموری که در آن دو مکتب جزء فضائل محسوب می‌شود در این مکتب جزء رذائل است یا بالعکس. زیرا محبت و عشق، انسان را به اموری و امور می‌دارد که عقل اجتماعی که پایه اخلاق اجتماعی است آن را تصویب نمی‌کند و فهم معمولی که اساس تکلیف عمومی دینی است آن را نمی‌پسندد، خلاصه اینکه محبت و عشق احکام مخصوصی دارد و عقل احکام دیگری. (نک طباطبایی، همانجا، ۱ / ۵۲۸ و ۵۰۸)

این مکتب، مختص به اخص از اهل توحید است و گرنه عوام مومنان در مکتب اول واقع می‌شوند و خواص در مکتب دوم قرار می‌گیرند.

علامه در توضیح اهل این مکتب متعالی اخلاق می‌گوید: « هنگامی که ایمان رو به کمال رود و ترقیاتی در این زمینه نصیب وی گردد دل او مجذوب تفکر درباره خدا و توجه به اسما و صفات عالیه حق می‌گردد این جذب به روز شدید تر می‌شود و توجه او به خدا عمیق تر می‌گردد تا به آنجا می‌رسد که خدا را چنان عبادت می‌کند که گویا او را می‌بیند. همواره جلوه او را در تجلیات جذب و شوق و توجه مشاهده می‌کند. در این هنگام محبت و شوق او روز افزون می‌گردد زیرا عشق به کمال و جمال جزء فطرت انسان و خمیره اوست. قرآن کریم می‌گوید « و الذین آمنوا اشد حبا لله » (البقره، ۱۶۴). و همین معنی او را وادار به پیروی از پیامبر اکرم (ص) در تمام افعال و حرکات میکند. زیرا عشق به چیزی مستلزم عشق به آثار آنست. آتش این شوق و محبت به جایی می‌رسد که از همه چیز صرف نظر کرده و تمام توجهش به ذات او می‌شود فقط او را دوست می‌دارد و دلش تنها برای او خاضع است.

خلاصه می‌توان گفت عشق و علاقه خویش را از همه چیز بر می‌گیرد و

بر وی می‌گذارد و هیچ چیز را جز برای خدا دوست نمی‌دارد. در این حال طرز تفکر و عمل او با سایرین فرق می‌کند هیچ چیز را نمی‌بیند مگر آنکه خدا را پیش از آن و با آن مشاهده می‌نماید. آنچنان که حضرت علی (ع) فرمود: « ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه » (قاضی سعید، ۱/ ۲۷۵). همه چیز در نظر او از درجه استقلال ساقط می‌شود و به این ترتیب طرز فکر او با مردم تفاوت بسیار دارد زیرا مردم هر چیز را از پشت حجاب استقلال می‌بینند و او به صورت واقعی. از نظر عمل هم با مردم تفاوت بسیار دارد زیرا او فقط خدا را دوست دارد بنابراین جز او نمی‌خواهد و جز او نمی‌جوید و غیر از او نمی‌طلبید و از غیر از او نمی‌ترسد و فعل و ترک و انس و وحشت و خشنودی و غضب او فقط به خاطر خداست لذا مقاصد او با مقاصد مردم فرق دارد و هدف او به صورت دیگری تغییر شکل می‌دهد تا کنون دنبال هر کار و فضیلتی می‌رفت به خاطر این بود که فضیلت انسانی است و از هر کاری و صنعتی دوری می‌جست برای این بود که از رذائل انسانی است ولی اکنون جز خدا نمی‌خواهد توجهی به فضیلت و غیر فضیلت و ستایش مردم و خلاصه دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ ندارد منزل مقصود او خدا و توشه او خضوع و بندگی و راهنمای او شوق و محبت الهی است ». (نک طباطبایی المیزان، ۱/ ۵۲۶ و ۵۲۸)

به نظر علامه از سه راه شناخت فضیلت یعنی عرف، عقل و عشق راه سوم مستحکم تر و برای نیل به مقصود موثق تر است. زیرا در دو راه اول، خود خواهی بشری حفظ می‌شود و انایت به نحوی پا بر جاست ولی تنها در راه سوم است که بشر از خود وارسته می‌شود و به شناخت عمیقی از خداوند نایل می‌شود.

علامه می‌نویسد، تنها راه محبت و مهر است که نفس محب را به واسطه انجذابی که به سوی محبوب پیدا می‌کند مجذوب وی نموده و همه چیز حتی خودش را از لوح دلش محو کرده و شعور و ادراکش را تنها و تنها به محبوب اختصاص می‌دهد معرفت حقیقی حق سبحانه جز از راه حب صورت نمی‌گیرد زیرا معرفت حقیقی راهی جز نسیان ماسوی ندارد (طباطبایی، شیعه در اسلام، ۱۹۸). مراتب سه گانه اخلاق مبتنی بر روش های سه گانه فهم اسلام است. این سه روش عبارتند از روش مبتنی بر ظواهر دینی، روش عقلی و روش کشفی (نک طباطبایی شیعه در اسلام، ۷۷).

در دیدگاه علامه نه تنها فهم دین و فضایل دارای مراتب مختلف است بلکه فطرت آدمی نیز در سه مرتبه به انسان افاضه می شود. مرتبه ای از فطرت در دوران کودکی افاضه می شود، مرتبه بالاتر آن با ورود به مرحله تعقل به آدمی اعطاء می گردد و مرحله سوم بعد از حصول ملکه تقوی به آدمی افاضه می شود. هر چند این سه مرتبه درجات یک سنخ واحدند که به تدریج در آدمی رشد می کنند (نک طباطبایی، المیزان، ۱۵ / ۲۶۴).

نکته ای که در پایان ذکر آن ضرورت بسیار دارد این است که علامه در همه حوزه های سه گانه فهم دین به روش گفتگوی آزاد و رعایت استدلال معتقد است. به نظر ایشان امروزه دیگر جزء بدیهیات است که فرهنگ، راه سعادت و خوشبختی بشر است و رشد فرهنگی جز از راه گفتگو و آزادی بحث امکان پذیر نیست. عین عبارت علامه چنین است: "بشر با غریزه خدادادی خود می فهمد که کلید سعادت و خوشبختی زندگی همانا فرهنگ می باشد و پیشرفت زندگی با پیشرفت فرهنگ توأم است و هرگز پیشرفت فرهنگی بدون استدلال منطقی و بحث آزاد صورت پذیر نیست و چنانچه روزی هم جامعه انسانی به واسطه تاریکی محیط یا عوامل غیر طبیعی دیگری، از این مساله آن طوری که شاید و باید روشن نبوده است، امروز دیگر این مساله جزء بدیهیات به شمار آمده و کمترین ابهامی در آن نمانده است" (طباطبایی، رسالت تشیع، ۸۴).

۴- نتیجه گیری

فضیلت به عنوان یک امر انسانی به تدریج برای فرد و جامعه بشری حاصل می شود. فضیلت اخلاقی که ریشه همه فضایل انسان است دارای سه مرتبه است، فضیلت مبتنی بر عرف، فضیلت مبتنی بر عقل و فضیلت مبتنی بر عشق. تعالی و کمال انسان در فهم و عمل، هر دو از حیات عرفی آغاز می شود به حیات عقلانی ارتقاء می یابد و در نهایت به حیات مبتنی بر عشق به خداوند پایان می پذیرد. و به عبارت دیگر درک عرفی ظاهرترین درجه فهم فضیلت، درک عقلانی درجه میانی آن و درک عرفانی عالیترین مرتبه فهم انسان از اخلاق است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی، عبدالواحد، غررالاحکم و دررالکلم، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ه ق
- ۳- ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱ ه ش
- ۴- اسکروتین، راجر، کانت، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵ ه ش
- ۵- برن، ژان، ارسطو و حکمت مشاء، سید ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ه ش
- ۶- سبحانی، جعفر، حسن و قبح عقلی، تهران، موسسه مطالعات، ۱۳۷۰ ه ش
- ۷- طباطبایی، محمدحسین، المیزان، تهران، بنیاد علمی علامه طباطبایی، بی تا
- ۸- همو، رسالت تشیع در دنیای امروز، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ ه ش
- ۹- همو، رساله‌الولایة، قم، نشر بخشایش، ۱۳۸۱ ه ش
- ۱۰- همو، قم، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ه ش
- ۱۱- همو، شیعه (مجموعه مذاکرات با هانزی کرین)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ه ش
- ۱۲- همو، مجموعه رسائل، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ ه ش
- ۱۳- همو، مجموعه مقالات ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ه ش
- ۱۴- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ه ق
- ۱۵- قاضی سعید، محمد ابن محمد، شرح توحید صدوق، طهران، موسسه النشر، ۱۴۱۶ ه ق
- ۱۶- مور، جورج ادوارد، مبانی اخلاق، ترجمه غلامحسین توکلی، علی عسگری، قم، پژوهشگاه علوم، ۱۳۸۵ ه ش
- ۱۷- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۲ ه ق